




Woman in Culture and Arts

The Impact of Friedrich Engels on the Concept of Woman within the Ideology of Labor Parties

Yahya Bouzarinejad^{1✉}  | Hosein Habibzadeh² 

1. Corresponding Author, Professor, Department of Islamic Social Sciences, Faculty of Social Sciences, Tehran University, Tehran, Iran. E-mail: y_bouzarinejad@ut.ac.ir
2. MA in Muslim Social Studies, Department of Islamic Social Sciences, Faculty of Social Sciences, Tehran University, Tehran, Iran. E-mail: hosein.habibzade@ut.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received: 25 December 2024 Received in revised form: 18 February 2025 Accepted: 25 January 2026 Published online: 30 March 2026</p> <p>Keywords: <i>Engels, Family, Marxsim, Ocalan, Woman.</i></p>	<p>The revision of Feminine identity has been influenced by the acceleration of globalization and modernization, as well as the connection of Iranian women with the modern world and the social developments in Iran over the past century.</p> <p>The societal and literary manifestations of Iranian women's reevaluation of their individual and social identities are evident in the last few decades. Fariba Vafi is one of the successful Iranian story writers. The Iranian woman's identity is one of Vafi's concerns in his works, such as the novel "A Secret in the Alleys.</p> <p>The current research, which employs a descriptive-analytical approach, examines the components of female identity and life in this novel .It also addresses issues such as identity crisis, the transition between modern and traditional identity, and the retrieval and revision of feminine identity. It identifies the underlying factors, including aspirations, emotions, needs, and desires and women's reactions to various circumstances. In this novel, along with narrating the three generations of women's lives, the author deals with female identity and its related topics, such as identity crisis, recovery and revision of female identity, and Iranian women's transition from traditional identity to modern identity. The novel is characterized by the pervasive presence of various forms of violence, particularly directed at women by males. In this novel, the author critiques the dominant gender stereotypes and ideology of society and emphasizes the necessity of reevaluating the identity of women and their role and position in the family and society, with awareness and to avoid extremes.</p>
<p>Cite this article: Bouzarinejad, Y., & Habibzadeh, H. (2026). The Impact of Friedrich Engels on the Concept of Woman within the Ideology of Labor Parties. <i>Woman in Culture and Art</i>, 18(4), 85-103. DOI: http://doi.org/10.22059/jwica.2025.387615.2123</p>	
	<p>© The Author(s). Publisher: The University of Tehran Press. DOI: http://doi.org/10.22059/jwica.2025.387615.2123</p>



انتشارات دانشگاه تهران

زن در فرهنگ و هنر

تأثیر فردریش انگلس بر انگاره زن در اندیشه احزاب کارگری کرد

یحیی بوذری نژاد^۱ | حسین حبیبزاده^۲

۱. نویسنده مسئول، استاد گروه علوم اجتماعی اسلامی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، ایران. رایانامه: y_bouzarinejad@ut.ac.ir

۲. کارشناس ارشد دانش اجتماعی مسلمین، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، ایران. رایانامه: hosein.habibzade@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۵</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۳۰</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۵</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۱/۱۰</p>	<p>بررسی مبادی فکری نهضت‌های سیاسی برای درک ماهیت و اهداف آن‌ها ضروری است. در این میان حزب کارگران کردستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چرا که از زمانی که شروع به مبارزه مسلحانه برای دستیابی به اهداف خود کرد، حداقل چهار کشور در منطقه غرب آسیا را با خود درگیر کرد. یکی از شعارها و اهداف این سازمان «رهای زن» است؛ بنابراین برای اینکه بتوانیم مقصود آن‌ها را از این هدف درک کنیم، باید بدانیم که این سازمان چه روایتی از زن و جایگاه او دارد. با توجه به خاستگاه چپ‌گرای این سازمان، فرض اولیه این بود که میان اندیشه رهبر فکری این سازمان و مکتب مارکسیسم کلاسیک (به‌ویژه فردریش انگلس) در مورد انگاره «زن» پیوندی وجود دارد. در این تحقیق در راستای «پارادایم تفسیری»، به فهم انگیزه‌ها و افکار سوژه‌های مورد نظر خود می‌پردازیم. در این مسیر، داده‌ها با بررسی اسناد منتشرشده گردآوری شدند و با تمسک به تحقیق توصیفی موردی یا ژرفانگر و مقایسه و تطبیق اطلاعات به‌دست‌آمده، آن‌ها را ارزیابی می‌کنیم. نتایج نشان می‌دهد با اینکه اوجالان، رهبر این حزب، از منتقدان سرسخت مارکسیسم کلاسیک است، در مورد مسئله زنان تا حد زیادی پیرو همین مکتب است. اوجالان تحت تأثیر روایت انگلس از جایگاه تاریخی زنان است و ایده‌های او را بومی‌سازی می‌کند. در ادامه، رسالت مبارزاتی که او به زنان توصیه می‌کند نیز تحت تأثیر مبانی مارکسیسم کلاسیک است.</p>
<p>کلیدواژه‌ها:</p> <p>انگلس، اوجالان، خانواده، زن، مارکسیسم.</p>	

استناد: بوذری نژاد، یحیی و حبیبزاده، حسین (۱۴۰۵). تأثیر فردریش انگلس بر انگاره زن در اندیشه احزاب کارگری کرد. *زن در فرهنگ و هنر*، ۱۸(۴)، ۸۵-۱۰۳.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jwica.2025.387615.2123>

DOI: <http://doi.org/10.22059/jwica.2025.387615.2123>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

در کنار مسئله‌های طبقة پرولتاریا (و بشریت) از نظام سرمایه‌داری، یکی از دغدغه‌های مهم اجتماعی در سنت چپ کلاسیک، رفع تبعیض و ستم سیستمی و فرهنگی علیه زنان بوده است. شخص کارل مارکس و همکارش فردریش انگلس، از پیشگامانی بودند که بارها در آثار خود از ظلم و تبعیض علیه زنان نوشتند و طرح‌هایی برای رهایی آنان ارائه کردند. تأثیرات این نوشته‌ها و خطامشی‌ها، هم در سنت فمینیسم^۱ و هم در مکاتب مارکسیستی پس از فوت مارکس، نظیر مارکسیسم ارتدکس، مارکسیسم روسی و... قابل‌مشاهده است (Donovan, 2018: 96-130). مارکسیسم ارتدکس و مارکسیسم روسی را تا حد زیادی باید ادامه اندیشه فردریش انگلس دانست که تغییرات نسبتاً مهمی در اندیشه مارکسیستی ایجاد کرد (Harrison, 2022: 20-38). دامنه تأثیرات انگلس بر مکاتب پسا مارکسی به حدی بود که برخی از محققان جریان نو مارکسیستی، انگلس را مقصر فکری شکل‌گیری هیولای شوروی، به‌ویژه استالینسم دانستند^۲ (Royle, 2021). از آنجا که مارکسیسم روسی (قرائت مارکسیسم-لنینیسم) تأثیر بسیار زیادی بر کشورهای آسیای مرکزی و آسیای غربی داشته است، جنبش‌های چپ‌گرا نیز از این ایدئولوژی تأثیر زیادی پذیرفته‌اند. در نتیجه نگاه این جریان‌ها به مقوله «زن» نیز تا حد زیادی نشئت‌گرفته از این مکتب فکری است. در این میان، حزب چپ‌گرای کارگران کردستان^۳ (PKK) از اهمیت خاصی برخوردار است. این گروه منادی راه تازه‌ای برای رهایی زنان است و با تبعیض جنسیتی و تاریخی زنان مبارزه می‌کند. مفاهیم نظری مورد اشاره این گروه، در مجموعه‌تعالیمی با عنوان ژنولوژی^۴ تدوین شده که عمدتاً تحت تأثیر اندیشه‌های رهبر سیاسی-ایدئولوژیک این گروه، یعنی عبدالله اوجلان، نوشته شده است. اوجلان شخصیتی فکری و سیاسی است که به‌دلیل مبارزات مسلحانه‌اش در میان کردهای ترکیه، عراق، سوریه و ایران چهره‌ای شناخته‌شده است و برخی از افکار او مانند شعار «ژن، ژیان، نژادی» یا همان «زن، زندگی، آزادی» در جریان اعتراضات سال ۱۴۰۱ بسامد زیادی داشت. او ضمن آنکه یکی از چهره‌های مطرح چپ معاصر است، دارای افکار انتقادی بسیاری از این سنت فکری است و مدل نظری مخصوص به خود را دارد. در واقع اوجلان زمانی که در زندان بود، ایدئولوژی حزب را از مارکسیسم-لنینیسم، به یک نظریه سوسیالیستی از نوع کنفدرالیسم دموکراتیک تغییر داد و این تغییر تحت تأثیر اندیشه‌های هانا آرنه، ایمانوئل والرشتاین و موری بوکچین صورت گرفت (Novellis,

1. Feminism

2. <https://wp.me/p9vUft-2UI>

3. Kurdistan Workers' Party

4. Jineology

116: 2018). به همین جهت، لاقبل بخش مهمی از روند تأسیس و قدرت‌یابی حزب PKK تحت تأثیر ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی بوده است. پرداختن به ریشه‌های فکری اوچالان در باب زنان، به درک ما از دستگاه نظری او در باب این موضوع کمک خواهد کرد و این مسئله را برای ما حل خواهد کرد که اوچالان و حزب PKK تا چه حدی به نظریه مارکسیستی کلاسیک (دست‌کم در موضوع زنان) وفادارند. در این پژوهش به سؤالات زیر پاسخ می‌دهیم:

۱. مبانی فکری اثرگذار فردریش انگلس در تحلیل مفهوم زن چه مواردی است و چگونه تاریخ و جایگاه زن را روایت می‌کند؟
۲. عبدالله اوچالان کیست و آیا رابطه‌ای میان نظریات او و اندیشه‌های انگلس وجود دارد؟
۳. رسالت زن در اندیشه اوچالان چیست و روابط زنان با خویشاوندان و اجتماع، در اندیشه او به چه صورت است؟
۴. دامنه تعارضات و اشتراکات احتمالی میان اندیشه‌های اوچالان و انگلس چقدر است؟

۲. پیشینه پژوهش

نویسندگان این مقاله پژوهش مستقلی با عنوان اثرپذیری اوچالان از انگلس در باب مسئله زنان نیافتند. فقط یک مقاله وجود دارد که آن هم دارای اشارات جسته‌وگریخته‌ای درمورد این مسئله است. تنها پژوهشی که به ریشه مارکسیستی تفکر اوچالان درباره زنان اشاره می‌کند، مقاله فرانچسکا لابلا با عنوان «ریشه‌های انقلاب زنان کرد» (Francesca La Bella, 2016) است. لابلا در این مقاله اشاره می‌کند که از نظر مارکسیسم، اقتدار دولت بر مردم به‌شدت با قدرت پدر بر خانواده مرتبط است؛ بنابراین، تضعیف یکی از این دو نهاد، خودبه‌خود به تضعیف دیگری می‌انجامد و تأثیرات انقلابی بر کل جامعه خواهد داشت. لابلا اذعان می‌کند که بنیان این نظریه در سال ۱۸۸۴ با رساله انگلس «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» پی‌ریزی شد. به گفته انگلس، زمانی که مردم از حق داشتن مالکیت خصوصی دفاع کردند، زنان موقعیت فرادست خود در جامعه را از دست دادند. علاوه‌براین، مالکیت خصوصی منشأ خانواده تک‌همسر و در نتیجه منشأ برده‌داری زنان بود. به همین ترتیب، به گفته اوچالان، بین‌النهرین باستان جامعه‌ای مادرسالار بود که با انصاف و احترام به طبیعت اداره می‌شد و ویژگی آن برابری زن و مرد بود. اما با پایان یافتن این وضعیت، جامعه مادرسالار جای خود را به یک نظام مردسالار و ظالمانه داد. براساس تحلیل سازمان پ.ک.ک، این گذار پایان دوران طلایی کردها و آغاز سرکوب آنان بود. در این زمان بود که کردها هویت خود را از دست دادند و زنان از حق تعیین سرنوشت خود محروم شدند. براساس این تحلیل، جامعه کردی -در طبیعی‌ترین

ویژگی خود- به‌عنوان یک نظم اجتماعی آزاد و غیرمردسالار تعریف می‌شود. هم‌ارزی میان انقیاد زنان، استثمار طبیعت و استثمار کردستان سبب شد استفاده از زنان برای کسب استقلال ملی‌گرایانه کردها و ایجاد تغییرات رادیکال اجتماعی اجتناب‌ناپذیر باشد (همان). تمام تحلیلی که لابلا از تأثیرپذیری اوجالان از انگلس روایت می‌کند، در همین توصیف کوتاه خلاصه می‌شود، اما همین توصیف کوتاه نیز دورنمایی مفید از کلیت اثرپذیری اوجالان از انگلس را نشان می‌دهد. اما در سایر منابع مورد رجوع، توصیفات پرمایه‌ای درباره اثرپذیری اوجالان از انگلس وجود ندارد یا اینکه هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده است.

برای مثال فی کرتیس^۱ در مقاله «کاوشی در فهم انگیزه‌های نبرد جنگجویان زن کرد» (Curtis, 2022)، صرفاً به تأثیرپذیری اوجالان از انگلس اشاره دارد و توضیحی درباره چگونگی و کیفیت این اثرپذیری ارائه نمی‌دهد. علی‌کمال اوزجان، محقق ترکیه‌ای، نیز در کتاب *کردهای ترکیه* که مشخصاً به تحلیل نظری سازمان پ.پ.ک و عبدالله اوجالان می‌پردازد، به نحوه اثرپذیری و چالش‌های فکری اوجالان با مارکس و انگلس (به‌ویژه در باب مفهوم ملیت) اشاره می‌کند، اما در مورد رابطه نظری اوجالان و انگلس درباره مسئله زنان، بحثی به میان نمی‌آورد و از آن عبور می‌کند (Özcan, 2006). حتی خود اوجالان نیز در مجموعه پنج‌جلدی *مانیفست تمدن دموکراتیک*، که در آن به صورت‌بندی مبسوط جایگاه زن در تاریخ می‌پردازد، هیچ ارجاعی به انگلس در این موضوع نمی‌دهد (Ocalan, 2019). همچنین یکی از مهم‌ترین پژوهش‌هایی که به تحلیل انتقادی اندیشه اوجالان در باب زنان می‌پردازد، نوشتار امید بهرنگی با عنوان «ژنولوژی: زن ائیری و الهه مادر در جهان اوجالان» است. بهرنگی در این نوشتار به ارزیابی انتقادی انگاره اوجالان از زنان می‌پردازد و کاستی‌های نظری او را مورد بحث قرار می‌دهد، اما در مورد ارتباط و تأثیرپذیری اوجالان از انگلس در باب زنان بحثی مطرح نمی‌کند (Behrangi, 2014). آندریا نولیس در مقاله «ظهور فمینیسم در PKK: استراتژی یا ایدئولوژی؟» (Novellis, 2018) به چگونگی مبارزات زنان برای کسب امتیازات و حقوق برابر بیشتر در درون حزب PKK می‌پردازد، اما به ریشه‌یابی نظرات اوجالان درباره زنان نمی‌پردازد. تعداد پژوهش‌هایی که درباره اندیشه‌های اوجالان نوشته شده بسیار است. پژوهشگران این تحقیق، با استفاده از ابزار جستجوی اینترنتی، صرفاً موفق به ردیابی تعداد کمی از پژوهش‌هایی شدند که درباره ریشه‌های مارکسیستی اندیشه اوجالان است؛ بنابراین احتمال پژوهش‌های بیشتری را که به این مقوله پرداخته‌اند رد نمی‌کنند.

1. Faye Curtis

۳. روش‌شناسی پژوهش

از آنجا که هدف این تحقیق تحلیل افکار و اندیشه‌ها است، در راستای «پارادایم تفسیری» و با استفاده از «راهبرد استفه‌امی» به فهم انگیزه‌ها و افکار سوژه‌های مورد نظر خود می‌پردازد. در این مسیر، داده‌ها از طریق بررسی اسناد منتشرشده گردآوری و با تمسک به تحقیق توصیفی موردی یا ژرفانگر و مقایسه و تطبیق اطلاعات به‌دست‌آمده، موضوع ارزیابی شد.

در همین راستا، به دلیل ماهیت مارکسیستی ایدئولوژی سازمان PKK، فرضیه اولیه پژوهشگران این بود که میان برداشت‌های تشکیلات چپ‌گرای PKK از انگاره «زن» با اندیشه‌های دست‌اول مارکسیسم در این زمینه (به‌ویژه تعالیم فردریک انگلس و کتاب *منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت*) ارتباطی وجود دارد، اما به دلیل آنکه ایدئولوگ‌های این سازمان از منتقدان مارکسیسم کلاسیک (مارکس و انگلس) شناخته می‌شدند، تصمیم گرفته شد تا به ارزیابی این فرضیه بپردازند و در صورت وجود همبستگی، دامنه آن را مشخص کنند. در این فرایند در قالب پارادایم تفسیری به ارزیابی این فرضیه پرداخته شد. در این مسیر با تمسک به راهبرد استفه‌امی، به‌منظور فهم معانی و انگیزه‌های متداول اعضای این گروه، به نشریات، پایگاه‌های اینترنتی وابسته به تشکیلات PKK، گزارش‌ها و مصاحبه‌های صورت‌گرفته و... رجوع شد. در این فرایند مشخص شد که تصویر فرهنگی-اجتماعی زن و رسالت و اهداف فردی و اجتماعی زنان، در میان اعضای این سازمان دارای نظام معنایی مشترکی است که پیوسته فعالیت‌های خود را بر مبنای آن توجیه و تفسیر و تبیین می‌کنند و کنش‌های آن‌ها در ارجاع به این مبادی قابل توجیه است. این نظام معنایی مشترک، عمدتاً نشئت‌گرفته از افکار رهبر این تشکل، یعنی عبدالله اوجالان است.

با استفاده از تحقیق توصیفی موردی یا ژرفانگر، به بررسی مهم‌ترین آثار منتشرشده اوجالان و برخی از کتاب‌های منتشرشده درباره او پرداختیم و برای آزمون فرضیه، به مقایسه تطبیقی اطلاعات به‌دست‌آمده از اندیشه اوجالان، با یکی از مهم‌ترین کتاب‌های مارکسیسم کلاسیک که درباره زنان به نگارش درآمده، یعنی کتاب *منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* نوشته فردریک انگلس، پرداختیم. درنهایت داده‌ها را تحلیل و دامنه افتراقات و همبستگی‌های مشاهده‌شده را مشخص کردیم.

۴. یافته‌های پژوهش

براساس تحلیل‌های صورت‌گرفته، بن‌مایه نظری و روایت تاریخی عبدالله اوجالان درباره زنان، به‌شدت تحت تأثیر اندیشه‌های انگلس و کتاب *منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* قرار دارد.

اوجالان با آنکه در مبادی معرفتی، فلسفی و سیاسی، با مارکسیسم کلاسیک، اختلاف نظر جدی دارد و آن‌ها را متهم به سطحی‌بودن و پوزیتیویستی و داروینیستی بودن می‌کند، بن‌مایه نظری‌اش درباره زنان را بر پایه همان منش اثباتی مارکسیسم کلاسیک بنا می‌کند و اندیشه‌هایش پیوستگی چشمگیری با نظریه مارکسیسم کلاسیک دارد.

۵. بحث

۵-۱. فردریش انگلس

انگلس در ۲۸ نوامبر سال ۱۸۲۰ به دنیا آمد. او فرزند کارخانه‌داری از اهالی بارمن (ووپرتال نزدیک دوسلدرف آلمان) بود (Kolakowski, 2006: 175). انگلس قبل از آشنایی با مارکس، ابتدا عضو گروه ادبی «جنبش آلمان جوان» شد و پس از آن از ادبیات به فلسفه گرایش پیدا کرد و به جلسات هگلیان جوان پیوست (McClelland, 2022: 63-65). او در سال ۱۸۴۴ در پاریس با مارکس دیدار کرد و متوجه شد که قرابت‌های فکری بسیاری با او دارد. انگلس در معیت مارکس، آثار مهمی را با او هم‌نویسی کرد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: *خانواده مقدس، ایدئولوژی آلمانی، مانیفست کمونیسم، نقد برنامه گوتا* و... علاوه بر آن، انگلس آثار مهمی را شخصاً تألیف کرد که تا حدودی تفاوت‌هایی با مشی نظری مارکس داشت که از جمله مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: *آنتی دورینگ، دیالکتیک طبیعت، منشأ خانواده و مالکیت خصوصی و دولت* و... .

در دستگاه فکری انگلس، توجه به علوم جدید به‌خصوص داروین‌یسم جایگاه ویژه‌ای دارد. در نظر داشته باشیم که همین مبنا بر نحوه تحلیل انگلس از پدیده‌های اجتماعی تأثیر فراوانی دارد. ماتریالیسم انگلسی «یک هستی‌شناسی در مفهوم متعارف نیست، بلکه علم‌گرایی ضدفلسفی است که در بند طرح مسائلی پیرامون «گوهر» نیست و حقایق عریان علوم طبیعی، فارغ از هرگونه افزوده نظری، برای او کفایت می‌کند. از این نظرگاه، همه فلسفه ایدئالیسم است؛ زیوری خیالی بر معرفت علمی است و همان‌طور که انتظار می‌رود، انگلس زوال و نابودی فلسفه را پیش‌بینی می‌کرد. [به گفته انگلس در کتاب آنتی دورینگ:] اگر طرح جهان را از ذهن خود استنتاج نکنیم، بلکه از طریق ذهن خود از جهان واقع استنتاج کنیم، آنگاه برای این هدف به فلسفه نیاز نداریم، بلکه به معرفت اثباتی درباره جهان و رخدادهایش محتاج هستیم. در نتیجه این استنتاج هم فلسفه نیست، علم اثباتی است» (Kolakowski, 2006: 441). جلوه‌ای از این نوع نگاه انگلس را می‌توان در رساله *نقش کار در گذار از میمون به انسان* مشاهده کرد.

او با یک نگاه داروینستی و ماتریالیستی، مهم‌ترین گام انسان‌شدن میمون‌ها را تقسیم کار روی زمین می‌داند؛ یعنی از میان چالش‌های زندگی روی زمین و ساختار فیزیولوژیکی، بدن میمون‌ها و ضرورت استفاده از دست‌ها در امور خاص و بالا رفتن مهارت‌هایشان و لزوم گسترده کردن فعالیت‌ها و تقسیم کار بین آن‌ها، انسان امروزی به وجود می‌آید» (Marx & Engels, 2001: 15). «در حقیقت کار (پس از طبیعت که مواد را برای تبدیل شدن به ثروت فراهم می‌کند) منشأ تمام ثروت‌ها به‌شمار می‌رود و حتی از این هم به‌نهایت بیشتر: کار شرط اساسی اولیه برای موجودیت بشر است و این تا آن حد صادق است که باید بگوییم به یک معنی، کار خود انسان را آفرید» (Ibid). نظیر همین عبارت را در باب تکامل دستان میمون‌ها نیز به کار می‌برد: «قبل از اینکه اولین پاره‌سنگ به دست بشر به کاردی سنگی بدل شود، احتمالاً آن‌چنان زمان طولانی سپری شده است که در مقایسه با آن، دوران تاریخی شناخته‌شده ناچیز جلوه می‌کند، اما گام تعیین‌کننده برداشته شد، دست آزاد شد و اکنون می‌توانست مرتباً مهارت بیشتری کسب کند... بدین طریق دست نه‌تنها وسیله کار، بلکه محصول کار است» (Engels, 1980: 205-206). این یک مثال ساده از نحوه تفکر انگلس در باب به‌کار بردن دیالکتیک در تئوری‌های علمی است و او با تمسک به انبوهی از داده‌های مختلف از علوم فیزیک و شیمی و... در حوزه‌های گوناگون به این سبک وارد می‌شود. در واقع چنین رویکرد اثباتی به معرفت، بنیان نظری تحلیل اجتماعی و سیاسی انگلس را تشکیل می‌دهد. الیور هریسون می‌نویسد: «پس از مرگ مارکس در سال ۱۸۸۳ میراث فکری او در دستان دوست و همکار قدیمی‌اش فردریش انگلس قرار گرفت. این امر تأثیر شگرفی بر چگونگی تکامل مارکسیسم بعد از مارکس داشت؛ زیرا همان‌طور که بسیاری از مفسران اشاره کرده‌اند، مارکسیسمی که انگلس پروراند، موجب گرایانه‌تر و تکاملی‌تر از مارکسیسم در تفکر خود مارکس بود. قواعد ماتریالیسم دیالکتیکی به‌عنوان «نظریه عام تکامل تاریخ و طبیعت» به‌سرعت به فلسفه رسمی مارکسیسم و مبنای تشکیل «دومین انجمن بین‌المللی کارگران» [بین‌الملل دوم] تبدیل شد. مارکسیسم ارتدکس عمدتاً از فلسفه علوم طبیعی گرفته شده بود و در نتیجه اغلب رفتار انسان را «تماماً تابع قوانین (طبیعی)» می‌دید. از این چشم‌انداز، مارکسیسم «جهان‌بینی» متمایزی محسوب می‌شد؛ جهان‌بینی‌ای که قوانین بنیادی حاکم بر رفتار انسان و همچنین جامعه را کشف کرده بود... این قوانین نتیجه فرایندی با تعیین علی بود که قابل‌قیاس با الگوی تکامل داروینی است» (Harrison, 2022: 21-22)؛ بنابراین برای جمع‌بندی این بخش باید بگوییم که اندیشه انگلس کاملاً ماتریالیستی، متأثر از داروین و دیالکتیکی جبرگرایانه است. به این صورت که اندیشه مارکسیستی به‌عنوان آخرین دستاورد علمی بشر و سرنوشت محتوم بشری مطرح می‌شود. به این ترتیب کنش و اندیشه ما باید در چارچوب سوسیالیسم علمی یا همان

مارکسیسم قرار بگیرد. در این رویکرد، تاریخ نیز بر مبنای این ایده‌ها تفسیر و تبیین می‌شود. پس روایتی که انگلس از «زن» ارائه می‌کند، در چارچوب نظام هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاصی است که در ذهن دارد. در همین راستا بنا بر مفاد مانیفست کمونیست، مارکس و انگلس روایت سوسیالیستی خاصی از خانواده ارائه می‌دهند. آن‌ها می‌نویسند: «وانگهی، چیزی مضحک‌تر از این نیست که می‌بینیم بورژواهای ما در قبال این موضوع، که گویا کمونیست‌ها قرار است به‌طور رسمی و علنی اشتراک زنان را عملی سازند، خشمی اخلاقی از خود نشان می‌دهند. کمونیست‌ها نیازی ندارند اشتراک زنان را رواج دهند. این اشتراک از عهد کهن وجود داشته است. بورژواهای ما، که به در اختیار داشتن همسران و دختران پرولترهای خود قانع نیستند، روسپی‌های معمولی جای خود دارد، از اغوای زن‌های یکدیگر نیز لذت‌گریبی می‌برند. «زناشویی بورژوایی در واقع همان اشتراک زنان شوهردار است.» بدین‌سان در بهترین حالت، یگانه اتهامی که می‌شد به کمونیست‌ها آورد این است که آن‌ها قصد دارند، به‌جای اشتراک پنهان و ریاکارانه زنان، اشتراک رسمی و آشکار زن را رواج دهند. وانگهی به‌خودی‌خود آشکار است که با برانداختن نظام کنونی تولید، اشتراک زنان که از چنین نظامی ناشی می‌شود، یعنی هردو نوع روسپیگری رسمی و غیررسمی، برچیده خواهد شد (Panitch, 2020: 298).

۵-۲. منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت

نظرات انگلس در باب خانواده نیز بسیار مهم و چالش‌برانگیز است. انگلس در این زمینه هم وارث میراث مارکس بود. مارکس در ایدئولوژی آلمانی نوشته بود: «مالکیت، نطفه و نخستین شکل مضمحل در خانواده است؛ جایی که زن و فرزندان بردگان مردند» (Marx & Engels, 1998: 57). از نظر مارکس اولین سازواره اجتماعی سلطه‌گر خانواده بود. امتداد این نگاه را انگلس به‌صورت مبسوط به رشته‌تحریر درآورد. درواقع انگلس در این کتاب، کار ناتمام مارکس را به سرانجام رساند. لنین در اهمیت این کتاب می‌گوید: «یکی از بنیادی‌ترین آثار سوسیالیسم مدرن، که هر سطر آن را با اطمینان می‌توان پذیرفت» (Bottomore, 2009: 307). این کتاب دقیقاً با همان رویکرد اثباتی و داروینیستی انگلس به رشته‌تحریر درآمد. به این نحو که این کتاب براساس یافته‌های لوئیس هنری مورگان (انسان‌شناس آمریکایی) در کتاب *جامعه باستان* استوار بود. مورگان در کنار برشمردن عوامل اقتصادی و مادی در تحول بشری، به نقش تغییر و تحول نظام خویشاوندی و خانوادگی نیز اشاره می‌کند و ادعان می‌کند که بررسی تطور نهاد خانواده، مانند فسیل در باستان‌شناسی حائز اهمیت است. بنا بر طرح پیشنهادی مورگان، خاستگاه اقتدار پدری تک‌همسری شدن سرشت خانواده است؛

اینکه افزایش مقدار اموال و نیاز به حفظ و ابقای آن در خانواده به آنجا راه برد که انتقال تبار از زن به مرد منتقل شد. به این ترتیب مبنایی واقعی برای این قدرت مردانه وجود داشت (Krader, 2019). رابطه اندیشه‌های مورگان با داروینیسیم از این جهت می‌تواند مطرح شود که مورگان توالی سازمان‌هایی را که به‌طور فزاینده در سطوح بالاتری ایجاد می‌شوند، به‌عنوان نتیجه «جنبش‌های عظیم اجتماعی که به‌طور ناخودآگاه از دل انتخاب طبیعی برآمده بودند» در نظر گرفت. واقعیت این است که مورگان در ذهن خود نظامی از فلسفه طبیعی برن ساخت. با این حال، عناصر مختلفی از این فلسفه نزد او یافت می‌شود که با اعتقاد عمیقی به طرح آن‌ها می‌پردازد (Ibid).

انگلس کاملاً تحت تأثیر این یافته‌ها بود و آن ایده‌ها را در کتاب *منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* بسط داد. انگلس در این کتاب ادعا می‌کند که در دوران اولیه زندگی انسان‌ها، نظام سلسله مراتبی وجود نداشت. همه با هم به‌صورت برابر زندگی می‌کردند و زنان در آن جامعه مورد ستم و سرکوب قرار نمی‌گرفتند. اما وقتی که ارزش اضافی ایجاد شد و صنایع پیشرفت کردند، رفته‌رفته مردان مسلط بر ابزار تولید جدید شدند و زنان به پستوهای خانه خزیدند و مورد استعمار و تبعیض قرار گرفتند. به‌طور دقیق‌تر از نظر انگلس، جایگاه زن در خانوار، در مرکز اولیه تولید بود و پس از «اهلی کردن حیوانات و دامپروری» که اختیار آنان در دست مردان بود، رفته‌رفته کفه ترازو به سمت برتری مردان تغییر کرد (Tong, 2008: 86). انگلس سه دوره کلی برای انسان‌ها متصور است: «توحش»، «بربریت» و «تمدن». از نظر انگلس، در ابتدا خانواده‌های همخون وجود داشتند؛ یعنی تمامی اعضای یک خانواده همسر یکدیگر محسوب می‌شدند (عصر توحش). عبارت انگلس چنین است: «خانواده همخون اولین مرحله خانواده است. در اینجا گروه‌های ازدواجی برحسب نسل ترتیب می‌یابند: تمام پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، در محدوده خانواده، همگی شوهران و زنان یکدیگر هستند. همین امر در مورد فرزندان آن‌ها، یعنی پدران و مادران صادق است که مجدداً فرزندان آن‌ها دایره سوم یارهای مشترک را تشکیل می‌دهند. فقط اسلاف و اخلاف، والدین و فرزندان از حقوق و وظایف (به زبان ما ازدواج) برکنار هستند. برادران و خواهران (عمه، عمو، خاله، دایی) زاده‌های دختر و پسر در درجه اول و درجه دوم و درجات بعدی، همه برادران و خواهران یکدیگرند. در این مرحله، رابطه برادر و خواهر به‌طور طبیعی شامل اعمال مقاربت جنسی با یکدیگر است» (Engels, 2001: 30). بعدها با پیشرفت در سازمان‌دهی زندگی بشر، در مرحله اول، والدین و فرزندان و در مرحله دوم خواهران و برادران از روابط زناشویی مستثنا می‌شوند و ازدواج با غیر این موارد اولویت می‌یابد؛ چرا که افرادی که با غیر از خانواده وارد رابطه می‌شدند، سریع‌تر رشد و تکامل می‌یافتند. این زمان را باید زمان ظهور خانواده‌های پونالوایی دانست (اوایل دوره بربریت). این

خانواده‌ها چگونه تشکیل می‌شدند؟ یک یا چند گروه از خواهران هسته یک خانواده می‌شدند و برادران آن‌ها نیز خارج از این رابطه، هسته خانواده دیگری می‌شدند. اما نکته مهم در این است که هرکدام از این هسته‌های خانوادگی دارای همسرهای مشترک بودند؛ یعنی اگر مثلاً ۳ یا ۴ خواهری که هسته یک خانواده را تشکیل داده بودند و ۴ یا ۵ شوهر داشتند، تمامی این شوهرها شوهر تک‌تک این خواهران نیز محسوب می‌شدند و بین آن‌ها مشترک بودند. در آن طرف برادرانی هم که برای خود تشکیل خانواده داده بودند همسر تک‌تک زنان آن خانواده به نحو مشترک محسوب می‌شدند. انگلس درباره مفهوم پونالوا چنین می‌نویسد: «برحسب رسم هاوایی، تعدادی از خواهران جانبی (عمه و عمو و دایی، زاده‌های درجه اول و دوم یا دورتر) همسرهای مشترک شوهرهای مشترک خود بودند، ولی برادران آن‌ها از رابطه خارج بودند. این شوهران یکدیگر را برادر خطاب نمی‌کردند (که در حقیقت الزاماً نیز با هم برادر نبودند)، بلکه پونالوا، یعنی همراه، صمیمی، شریک خطاب می‌کردند» (Ibid: 33). بعدها در اواسط عصر بربریت با شکل‌گیری خانواده‌های یارگیر، این روابط محدودتر می‌شود و درنهایت در عصر تمدن به تک‌همسری می‌رسد. مسئله مهمی که انگلس به آن اشاره می‌کند این است که وقتی هرج و مرج‌های جنسی وجود داشت (دوره توحش و میانه‌های بربریت)، تبار فرزند از طریق مادر مشخص می‌شد، نه پدر؛ یعنی در شرایطی که چند پدر وجود داشت، تنها شناسه فرزند، مادرش بود. فرزند از مادر ارث می‌برد نه از پدر. مال و منال پدر مربوط به تیره می‌شد و فقط اموال مادر می‌توانست به فرزند انتقال یابد. زنان به واسطه این شرایط، از جایگاه فرادست و مهمی در جوامع اولیه برخوردار بودند و کنترل بخش بزرگی از دارایی‌ها با زنان بود. به باور انگلس هرچقدر که از این شرایط کمون اولیه دورتر می‌شویم و به سمت خانواده‌هایی که در آن محدودیت‌های بیشتری وضع می‌شود، حرکت می‌کنیم، وضعیت زن به مراتب بدتر می‌شود. زمانی که در نهاد خانواده، ارث‌بری و نام‌بری از طریق پدر منتقل شد و حق توارث مادری ملغی شد، به تعبیر انگلس آن زمان، زمان شکست جهانی-تاریخی جنس مؤنث بود (Ibid: 60). انگلس می‌گوید از اولین مظاهر حکومت مطلقه مرد، ظهور همین خانواده‌های پدرسالار است که در آن، سازمان‌دهی خانواده برعهده مرد قرار داده می‌شود؛ یعنی همین مفهوم کلاسیک و سنتی خانواده. این تمدن کنونی، ما را به این نوع خانواده و ساختار کاپیتالیسم گرفتار کرده و ضرورت عبور از آن و ساخت کمون نهایی احساس می‌شود. انگلس می‌نویسد: «تک‌همسری هیچ‌وقت به‌مثابه آشتی زن و مرد نبوده است، بلکه برعکس، روابط انسانی را به صورت انقیاد یک جنس به وسیله جنس دیگر درآورده است و اعلام تضادی است که تاکنون در میان جنس‌ها، در هیچ‌کدام از اعصار تاریخ سابقه نداشته است» (Ibid: 73-74). البته انگلس از تک‌همسری استقبال می‌کند، اما تک‌همسری زمانی

قابل قبول است که دیگر سرمایه‌داری وجود نداشته باشد (مالکیت خصوصی الغا شود و مردان نتوانند با تمسک به ثروت و قدرت زنان را به چنگ بیاورند) و رابطه بر مبنای عشق دوطرفه سامان بیابد (Kollontai et al., 2002: 16-17).

۳-۵. عبدالله اوچالان و تشکیلات پ.ک.ک

عبدالله اوچالان در یکی از روستاهای ناحیه هالفتی در استان شانلی‌اورفه ترکیه به دنیا آمد و پس از اتمام دبیرستان به تحصیل در رشته علوم سیاسی در دانشگاه آنکارا پرداخت. در سال ۱۹۷۸ رسماً حزب کارگران کردستان (PKK) را تأسیس کرد و در حوالی سال ۱۹۸۴، به‌طور رسمی وارد نبرد مسلحانه با دولت ترکیه شد. اوچالان در سال ۱۹۹۹ دستگیر شد و از آن موقع، در زندان است. پ.ک.ک یک سازمان چپ‌گرا و ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی بود، اما در ادامه، صبغه ناسیونالیستی آن پررنگ‌تر شد (Mousavifard, Shamsizad, & Dodangeh, 2019). پ.ک.ک علاوه بر مناطق کوهستانی جنوب شرق ترکیه، در شمال عراق نیز اردوگاه‌های آموزشی تأسیس کرد و در برهه‌ای در سوریه (در زمان حافظ اسد) نیز اجازه تأسیس مقرهایی یافت (Ibid). مواضع پ.ک.ک در باب جدایی کردها از ترکیه، عراق و ایران و تشکیل کشور مستقل کردستان، تا حدودی با فرازونشیب همراه بوده و آن‌ها در برهه‌ای خواستار حاکمیت خودگردان در درون مرزهای کشورهای مزبور شده‌اند. در واقع در حدود سال ۱۹۹۵، پ.ک.ک ظاهراً هدف خود را از «استقلال کامل کردستان» به تقاضای حقوق برابر و خودمختاری کردها در داخل دولت ترکیه تغییر داد (Guardian, 2016). اما همواره در رسانه‌های منسوب به این حزب و افراد نزدیک به آن شعارهای استقلال‌خواهی و دعاوی تشکیل کردستان مستقل، کماکان به صورت گسترده تبلیغ می‌شود. این مسئله نشان می‌دهد امکان دارد این جریان پس از دستیابی به خودمختاری، از آن به‌عنوان پله‌ای برای رسیدن به جدایی نهایی استفاده کند. این حزب تاکنون به‌وسیله کشورهای نظیر آمریکا، بریتانیا، اتحادیه اروپا، ایران، عراق، ترکیه، آذربایجان و... به‌عنوان گروه تروریستی شناخته شده است.

۴-۵. اوچالان و بومی‌سازی اندیشه انگلس

اوچالان نیز مانند انگلس معتقد است در دوران ابتدایی زندگی انسان، همه‌چیز در وضعیت مناسب و عادلانه قرار داشته است (وضعیت کمون اولیه). جامعه آلمانی در این دیدگاه، در همان جامعه عصر توحش نهفته است و در عصر توحش هم هیچ‌گونه جنایت و خشونت و نابرابری‌ای وجود نداشته است. اوچالان با تکیه بر این مبنای فکری، سیر تحقق این فرایند را بر تمدن سومری منطبق و

داستان اساطیر سومری را بر پایه خط فکری انگلس تحلیل می‌کند (از نظر اوجالان، کردها همان سومری‌ها هستند که بزرگترین انقلاب کشاورزی بشریت را به وجود آوردند). بنا بر اندیشه‌های اوجالان در کتاب *مانیفست تمدن دموکراتیک*، دیرزمانی در دوران اولیه تمدن سومری، کشمکش زیادی بین دو الهه وجود داشته است. «انکی» خدای مکار مرد همیشه در نبرد با «اینانا» ایزدبانوی زن بوده و اینانا با تدبیر خود توانسته بود تمدن سومری را از غلبه این خدای سلطه‌گر در امان بدارد (Ocalan, 2019: 102). اوجالان این دوره را چنین تصویر می‌کند که در این دوره، اینانا اجازه استثمارگری به کسی نمی‌دهد؛ به‌ویژه اینکه در این دوره «زن به هیچ مردی از راه همسرش وابسته نیست و مرد نیز نه می‌تواند بر او سلطه و حاکمیت ایجاد کند و نه اینکه او را «زن من» بنامد. وضعیتی در جامعه پیش نیامده است که فرزندان از آن مردان شمرده شوند؛ بنابراین در دورانی که معلوم‌بودن یا معلوم‌نبودن پدر، هیچ معنای اجتماعی‌ای ندارد، بحث از حق پدری بی‌معنی است» (Ibid). بدبختی بشر از کجا آغاز می‌شود؟ او در کتاب *از دولت کاهنی سومر به سوی تمدن دموکراتیک* ادعا می‌کند که زمانی که در دوره الهه‌گان، یکی از الهه‌های زن به نام «تیامات»، از «مردوک»، الهه مرد، شکست می‌خورد، مردسالاری آغاز می‌شود (Ocalan, 2003: 24)؛ این مسئله دقیقاً نمادین‌سازی اندیشه انگلس بود که در بخش قبل اشاره کردیم. اوجالان نقطه تاریخی شکست جهانی جنس مؤنث را شکست تیامات از مردوک قرار می‌دهد. از نظر اوجالان در دوره مردسالاری، روابط جنسی به قالب‌های سخیف و کوچکی به نام خانواده تنزل پیدا کرده است. او توضیح می‌دهد که ابتدا کاهنان سومری با تأسیس فاحشه‌خانه‌ها در معابد خدایان، تلاش کردند از خلال این مسیر و به بهانه مراسم‌های مذهبی و پیشکش به خدایان، از بدن زنان سوءاستفاده کنند و خدمات جنسی آن‌ها را به امر قدسی پیوند بزنند. در واقع معابد سومری، اولین نهادهای هیرارشیک و استثمارگر بودند که الوهیت و قداست زنان را تا حد ممکن فروکاستند و زمینه را برای تسلط مردان بر آن‌ها فراهم کردند (Ocalan, 2019: 107). بعدها در عصر فتودالیسم، همین فاحشه‌خانه‌ها خصوصی شدند، ولی نام آن را خانواده (و ازدواج) گذاشتند و تقدس معابد را به آن انتقال دادند. در واقع خانواده همان «دولت کوچک مرد» بود که سلطه مردان را در سطح بالایی تحکیم کرد و تا امروز نیز کماکان پابرجا است (Ibid: 482; Ocalan, 2007: 24-44)، اما باید توجه داشت که در ادامه فرایند تکامل بشر، در عصر سرمایه‌داری، این فاحشه‌خانه‌های شخصی (ازدواج دونفره)^۱ که در آن زنان صرفاً در

۱. اوجالان در جلد اول رساله چگونه باید زیست؟ صراحتاً ازدواج را فحشای دونفره می‌نامد (Ocalan, 2007: 44) و زن‌شوهری را رابطه‌ای پلید می‌نامد (Ibid: 91).

اختیار مردانی بودند که شرایط لازم برای به وجود آوردن و حفظ آن را داشتند، خارج شده و در حال کشیده شدن به خیابان‌ها است.

اوجالان به صورت بندی انگلس از جایگاه زنان، رنگی اساطیری و تاریخی می‌بخشد و آن را در تداوم سیری تاریخی قرار می‌دهد که کردها در نزدیکی آن منطقه زندگی می‌کنند. در این روایت «ازدواج» و «خانواده» مفاهیمی هستند که موجب بردگی زن شده‌اند و او را از آن مقام متعالی اساطیری‌اش جدا ساخته‌اند. اوجالان نوک پیکان حملات خود به نهاد خانواده را تقریباً در تمام آثار خود منعکس کرده است، اما باید در نظر داشته باشیم که منظور اوجالان از این روایت‌ها، در وضعیت کنونی، توصیه به هرج و مرج جنسی بی‌هدف نیست (دست کم در مقام تئوری). از نظر اوجالان، هر نوع پیوند احساسی میان مرد و زن باید در خدمت تشکیلات انقلابی باشد؛ چنان که به صراحت اشاره می‌کند: «از روابط کلاسیک خانواده و روابط زناشویی دور شوید. همچنان که ازدواج‌ها و احساسات کنونی شما معنای چندانی نداشته و حتی خطرناک است... بدون وجود یک بنیان جدی میهن‌دوستی و بدون پایبندی به یک خلق و تشکیلات آزادیخواه، روابط خصوصی هر اندازه هم که پاک باشد، در حقیقت می‌تواند شخص را از حقیقت دور کند» (Ocalan, 2007: 36).

ارضای غریزه جنسی، چه در قالب صورت سنتی آن یعنی ازدواج و چه در قالب هرج و مرج جنسی سرمایه‌داری، نمی‌تواند یک چریک مبارز تحویل PKK دهد. اوجالان در کتاب چگونه باید زیست؟ در مورد مانع بودن ازدواج سنتی در مسیر تشکیلات می‌نویسد: «تعالی پدیده جنسیتی چگونه میسر می‌شود؟ باید جنس زن و مرد را همراه با اجتماعی شدن و به تدریج سیاسی شدن آن‌ها به دست گرفت. این مورد لزوم قدرت ایدئولوژیک، سیاسی و کفایت عملی را موجب می‌شود. برای تحقق این موارد نیز لازم است عادات‌های زندگی بدوی دور انداخته و ترک شوند. چگونه از این موارد گذر خواهی کرد؟ می‌دانیم که «ازدواج بردگی‌ساز» راه چاره نیست. یک ازدواج ابتدایی در واقع موجب ائتلاف انرژی انسان و بیرون ماندن وی از حیطة تشکیلات می‌شود. مشارکت دادن چنین شخصی در خط مشی گریلا (مبارزان زن چریک کرد) و تشکیلات بسیار دشوار است» (Ibid: 104).

اوجالان در مورد احساسات موجود میان همسران، در کتاب زبان و عمل/انقلاب اشاره می‌کند: «در روابط معمولی زن-مرد عموماً سازش مطلق حکم فرماست؛ «تو را خیلی دوست دارم»، «خیلی عالی هستی»، «عشق من تویی» و... از این قبیل حرف‌ها. آیا واقعاً این‌گونه است؟ آیا واقعاً چنین روابطی آزادانه هستند؟ «روابط آزادانه برای جنگ ضروری هستند.» در این ازدواج‌های معمولی، مرد

۱. همچنین بنگرید به بخش: «با عشق به PKK زندگی کنید»، در جلد اول چگونه باید زیست؟ (Ocalan, 2007: 154-155).

و زن در سلطه مرد و بردگی زن، با هم به توافق می‌رسند. این شیوه یکی شدن و توافق برای حزب نیز ایجاد مشکل کرد. بسیاری از پلیدی‌ها و بردگی‌ها را مخفی می‌سازد. بر عدم سازمان‌دهی سرپوش می‌گذارد» (Ocalan, 2014: 127). در واقع از نظر او جالان روابطی صحیح است که هم زن و هم مرد در مقام دو روشنفکر دارای بینش انقلابی و تعهد تشکیلاتی باشند تا آن روابط معنایی داشته باشد (Ocalan, 2007: 104). اساساً تعادل در رابطه جنسی به شدت وابسته به مقوله انقلابی بودن (عضویت در سازمان سوسیالیستی و کردگرای PKK و داشتن تعهد قلبی به آن) است (Ibid: 109). این رابطه به معنای تعهد صرف دونفره که مانع ارتباط با اغیار باشد و محبت را به دو نفر محدود کند نیست. او جالان این رفتار را فتودال مسلکی می‌نامد (Ibid: 80). گویی شبحی از پونالواگرایی انگلس در تفسیر او جالان از روابط زنان با مردان وجود دارد.^۱

فارغ از پونالواگرایی، صورت‌بندی او جالان در سایر مباحث مارکسیستی نیز به‌نوعی بسط ایده‌های انگلسی است. در این فرایند، همان‌گونه که تا حدی اشاره کردیم، اوج «تکامل زن» در تاریخ و جهان، تبدیل شدن او به سوژه انقلابی است. زنان هرگز رهایی حقیقی خود را به دست نمی‌آورند مگر آنکه بر ارتجاع سنت‌ها و سلطه سرمایه‌داری فائق شوند. باید در نظر داشته باشیم که در نگرش انگلسی-او جالانی، تقدیر زنان از نظرگاه فلسفی با «ماتریالیسم دیالکتیکی» یا «دیالکتیک طبیعت» و از نظرگاه علمی با داروینیسم درهم‌تنیده است؛^۲ بنابراین در این پارادایم، که گریزی از جبردیالکتیکی-داروینیستی آن وجود ندارد، اوج نقطه تکامل یک زن، لاجرم باید به تبدیل شدن او به یک «گریلا» یا «چریک» منجر شود، تا ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پیرامون خود را در هم بشکند و به آزادی حقیقی دست یابد.

بنابراین، سوسیالیسم تنها مسیر موفقیت زنان است؛ چنان‌که لنین می‌گفت: «تاکنون مقام زن تا سطح بردگان تنزل داده شده است. زنان اسیر خانه شده‌اند. تنها سوسیالیسم می‌تواند آن‌ها را از این بند اسارت برهاند. آن‌ها زمانی کاملاً آزاد می‌شوند که ما مزارع کوچک دهقانی را از بین ببریم و کشاورزی مشارکتی و اشکال کار جمعی در مزارع را جایگزین آن سازیم.» (Lenin et al., 1976: 22). او جالان برای بومی‌سازی نظریه انگلس برای مخاطب خود، آن را با تاریخ و فرهنگ محیط مخاطب توضیح می‌دهد تا جهان‌شمولی این نظریه را نشان دهد و از خلال این فرایند تلاش می‌کند تا بنیادی‌ترین مقوله‌های سبک زندگی، از قبیل «ازدواج»، «خانواده»،

۱. در همین راستا از نظر او جالان، مردم کرد باید با مفاهیمی مانند «تاموس» یا «زنم-شوهرم» خداحافظی کنند (Ocalan, 2007: 103-105).

۲. تلاش‌های وافر او جالان در آثار خود برای یافتن «قانون رابطه» بازنمودی از این مبنا است.

«عشق» و... را تحت اندیشه مارکسیستی سازمان‌دهی کند. به باور او عشق میان زن و مرد یا مادر و فرزند، چنانچه در خدمت تشکیلات نباشد، اساساً نتیجه‌ای جز «سیاست‌زدایی» و شکست در مقابل دشمن ندارد.^۱

۵-۵. اوجالان در میانه رد و تأیید انگلس و مارکس

نکته جالب توجه درباره عبدالله اوجالان این است که به خاطر تعلقاتش به بوکچین نزدیک به سنت «سوسیالیسم لیبرترین»^۲ است و منتقد جدی سنت مارکسیسم کلاسیک و مارکسیسم روسی نیز به‌شمار می‌رود. در میان نقدهای گسترده‌ای که اوجالان به این سنت دارد، دو انتقاد از بقیه اظهارات اوجالان مهم‌تر است: اول اینکه او مارکسیسم را به خاطر اینکه موجب شکل‌گیری دولت بزرگ و فربه بروکراسی و تمامیت‌خواه می‌شود، سرزنش می‌کند؛ چرا که آن‌ها در این مسیر آزادی فردی را کم‌اهمیت می‌پنداشتند؛ دوم اینکه این مکتب را به دلیل جهت‌گیری‌های ماتریالیستی و داروینیستی مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد: «از حیث ایدئولوژیک، به واسطه اینکه خشن‌ترین شکل ماتریالیستی پوزیتیویسم را به‌عنوان علمی‌بودن پذیرفته‌اند، در این حوزه نیز دچار خطایی تاریخی شده‌اند. سوسیالیسمی را که برقرار کرده‌اند، هم‌طراز با انقلاب‌هایی که داروین و نیوتن در حوزه بیولوژی و فیزیک انجام داده‌اند، عملی شمرده‌اند. رویکردهای جامعه‌شناختی‌شان نتوانسته از یک «داروینیسم محض» فراتر برود. لزوم مشخص کردن تفاوت کیفی طبیعت اجتماعی را احساس نکرده و با اعتقاد به اینکه تابع قوانینی هستند که با قوانین طبیعت اول کیفیت مشترکی دارند، دروازه را به روی یک دترمینیسم (جبرگرایی) مطلق باز گذاشته‌اند» (Ocalan, 2019: 107). جالب توجه است که اوجالان با اینکه با منطق پوزیتیویستی و داروینیستی، سنت مارکسی-انگلسی مخالف است، اما مهم‌ترین ایده‌هایش درباره مسائل مختلف، به‌ویژه مسئله «زن» ترجمه اندیشه‌های داروینیستی انگلس در قالب کردی-سومری است که به‌شدت پوزیتیویستی و استقرایی است. اوجالان در دام مسئله‌ای می‌افتد که خود به‌عنوان نقصی معرفت‌شناختی از آن یاد می‌کرد؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد که حداقل در باب «تاریخ تبعیض علیه زنان»، مفهوم خانواده و حتی رسالت زنان، اوجالان تا حد زیادی به‌لحاظ مبانی معرفتی پیرو انگلس و مارکس است.

۱. کتاب زبان و عمل انقلاب شرح مفصلی از چالش‌های اوجالان از کودکی تا رهبری حزب ارائه می‌شود که اوجالان از روابط تنش‌آلود با خانواده خود و رابطه ناموفقی که با زنی به نام فاطمه داشت سخن می‌گوید و وابستگی غیرتشکیلاتی و غیرسیاسی را عامل این مصائب معرفی می‌کند.

2. libertarian socialism

۶. نتیجه‌گیری

در این پژوهش صرفاً نحوه اثرپذیری اوجالان از انگلس و طرحواره کلی اندیشه او از زنان را توصیف کردیم و به نقد مفروضات و ادعاهای آنان نپرداختیم. به همین سبب صرفاً با ذکر یک نمونه، چالش‌هایی را که در طرح انگلس-اوجالانی قرار دارد، یادآور می‌شویم؛ برای مثال، یافته‌های انسان‌شناختی مورگان با نقدهای بسیار جدی مواجه است و یافته‌های پژوهشی بسیاری نیز ادعاهای خلاف نظر مورگان را نشان می‌دهد. حتی بر فرض درستی داده‌های مورگان، اطلاق یک نمونه پژوهشی تاریخی که چند نقطه خاص از محل زندگی انسان‌ها را بررسی کرده است، نمی‌تواند به‌عنوان مدرکی برای تعیین سرشت و تاریخ اولیه کل انسان‌ها قلمداد شود. در همین راستا، ادعاهای باستان‌شناختی اوجالان از تمدن سومری نیز حاوی نواقص و اشتباهات جدی است و به‌راحتی نمی‌توان روایت او از تاریخ سومری را کاملاً قابل‌اطمینان دانست؛ بنابراین به‌نظر می‌رسد از آنجا که رویکرد انگلسی-اوجالانی بر پایه رویکرد اثباتی بنا شده، به فرض یافتن مدارک و شواهد تاریخی متفاوت، کل نظریه تاریخی آن‌ها با بحران مشروعیت بزرگی مواجه می‌شود.

اندیشه‌های مارکسیستی برای رفع تبعیض و فشار عظیم اجتماعی و اقتصادی تحمیل‌شده بر زنان، دو دستورالعمل کلی را برای آن‌ها تجویز می‌کند: ۱. طرد سبک زندگی و فرهنگی که به‌صورت نظام خانواده امروزی و ازدواج سنتی درآمده است؛ ۲. تلاش برای سرنگونی بنیان‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محیط، که همان نظام سرمایه‌داری است، از طریق انقلاب خشونت‌آمیز. این اصول کلی مورد توجه عبدالله اوجالان است و او برای تحقق این دستورالعمل‌ها، داده‌های پژوهشی و نظری اندیشمندان کلاسیک مکتب مارکسیسم (مارکس و انگلس) را در قالب اساطیر منطقه خاورمیانه (تمدن سومری) بیان می‌کند و با ترویج اهداف مارکسیستی و شعار رهایی زنان، آن‌ها را از خانواده خود جدا و وارد تشکیلات مسلحانه خود می‌کند تا به نبرد با نظام سرمایه‌داری (و هم‌زمان تشکیل کشور قومی کرد) اقدام کنند. همچنین از آنجا که اوجالان یکی از منتقدان بینش مارکس و انگلس است، برخی از مهم‌ترین نقاط افتراق اندیشه‌های او با آن‌ها مشخص و تبیین شد که اوجالان حداقل در مقوله تاریخ تبعیض علیه زنان، مفهوم خانواده و حتی رسالت زنان، تا حد زیادی پیرو منش پوزیتیویستی و ماتریالیستی انگلس و مارکس است و در همین پیروی نیز دچار تناقض می‌شود.

۷. تعارض منافع

در این مطالعه هیچ‌گونه تعارض منافی وجود ندارد.

References

- Bayazidi, Z. (2022). *The Jinnah revolution is the birth pain of the oppressed women of the Middle East*. (In Persian)
- Behrangi, O. (2014). *Genology: ethereal woman and mother goddess in the world of Ojalan*. (In Persian)
- Bottomore, T. B. (2009). *A Dictionary of Marxist thought* (2nd Ed.). Translated by: A. Masoumbeigi. Tehran: Baztab Negar. (In Persian)
- Carr, E. H. (1992). *A History of Soviet Russia: The Bolshevik Revolution 1917-1923* (Vol.1). Translated by: N. Daryabandari. Tehran: Zendehtood. (In Persian)
- Curtis, F. (2022). *Understanding combat motivation among Kurdistan's female fighters, – English version*". Bulletin de l'Observatoire international du religieux N°36 [en ligne].
- Donovan, J. (2018). *Feminist theory: the intellectual traditions* (3rd Ed.). Translated by: F. Raji. Tehran: Cheshmeh. (In Persian)
- Engels, F. (1980). *Dialectics of Nature*. Translated by: F. Nasimi. Tehran: Pouyan. (In Persian)
- Engels, F. (2001). *The Origin of the Family, Private Property and the State*. Translated by: Kh. Parsa. Tehran: Jami. (In Persian)
- Engels, F. et al. (2002). *Women in society*. Translated by: A. Mahdizadegan. Tehran: Negah. (In Persian)
- Guardian (2016). *Turkish lecturer to be put on trial for posing exam question on PKK leader*.
- Harrison, O. (2022). *Revolutionary subjectivity in post-marxist thought: Laclu, Negri, Badiou*. Translated by: P. Shakurzadeh. Tehran: Ney. (In Persian)
- Kolakowski, L. (2006). *Main currents of Marxism: Its Rise, Growth, and Dissolution* (Vol. 1: the funders). Translated by: A. Milani. Tehran: Agah. (In Persian)
- Krader, L. (2019). *Ethnology and Anthropology with Marx & The Ethnological Notebooks of Karl Marx*. Ttranslated by: L. Hosseinzadeh & A. Alavi. (In Persian)
- La Bella, F. (2016). *The Roots of the Kurdish Women's Revolution*. https://www.academia.edu/27491454/The_Roots_of_the_Kurdish_Women_s_Revolution

- Lenin, V. et al. (1976) *Woman's issue*. Iranian Tudeh Party Publications Abroad. (In Persian)
- Marx, K., & Engels, F. (1998). *The German Ideology*. Translated by: T. Niki. Tehran: Payam Pirooz. (In Persian)
- Marx, K., & Engels, F. (2001). *About the material evolution of history*. Translated by: Kh. Parsa. Tehran: Digar. (In Persian)
- McClelland, J. S. (2022). *A History of Western Political Thought*. Translated by: J. Moieni Alamdari. Tehran: Ney. (In Persian)
- Mousavifard, A., Shamsizad, Z., & Dodangeh, A. (2019). A look at the conflict of thought and action against women in terrorist groups in opposition to international laws and conventions (with emphasis on the history of Pejak, a branch of the PKK). *Journal of Science and Engineering Elites*, 4(6), 1-13. (In Persian)
- Novellis, A. (2018). The Rise of Feminism in the PKK: Ideology or Strategy?. *Zanj: The Journal of Critical Global South Studies*, 2(1), 115-133. <https://doi.org/10.13169/zanjglobsoutstud.2.1.0115>
- Ocalan, A. (2007). *How to live?*. Translated by: A. Kardokh. Abdullah Ojalan's Works and Thoughts Publishing Center. (In Persian)
- Ocalan, A. (2014). *The language and practice of the revolution*. Translated by: Farsi Group of Abdullah Ocalan Academy of Social Sciences. Abdullah Ojalan's Works and Thoughts Publishing Center. (In Persian)
- Ocalan, A. (2019). *Manifesto for a Democratic Civilization*. Translated by: A. Kardokh. Abdullah Ojalan's Works and Thoughts Publishing Center. (In Persian)
- Ozcan, A. K. (2006). *Turkey's Kurds: A theoretical analysis of the PKK and Abdullah Ocalan*. Routledge.
- Panitch, L. (2020). *The Socialist Register 1998: The Communist Manifesto Now*. Translated by: H. Mortazavi. Tehran: Agah. (In Persian)
- Royle, C. (2021). Engels: The enemy within?. *International Socialism Journal*, 172. Traslated by: K. Behzadi. <https://wp.me/p9vUft-2UI> (In Persian)
- Tong, R. (2008). *Feminist Thought: A More Comprehensive Introduction*. Translated by: M. Najm Araghi. Tehran: Ney. (In Persian)